

داستانک‌های مدیریتی

مدیران دبیرستان‌های پسرانه دوبار بخوانند!

دست‌مزد

به انتخاب: فائزه باقری

یک پیرمرد بازنشسته، خانه جدیدی در نزدیکی یک دبیرستان خرید. یکی دو هفته اول همه چیز به خوبی و در آرامش پیش می‌رفت تا این که مدرسه‌ها باز شد. در اولین روز مدرسه، پس از تعطیلی کلاس‌ها، سه تا پسر بچه در خیابان راه افتادند و در حالی که بلند بلند با هم حرف می‌زدند، هر چیزی را که در خیابان افتاده بود شوت می‌کردند و سروصدای عجیبی راه انداخته بودند. این کار هر روز تکرار می‌شد و آسایش پیرمرد کاملاً مختل شده بود. این بود که تصمیم گرفت کاری بکند.

یک روز که مدرسه تعطیل شد، دنبال بچه‌ها رفت و آن‌ها را صدا کرد و به آن‌ها گفت: «بچه‌ها شما خیلی بامزه هستید و من از این که می‌بینم شما این قدر نشاط جوانی دارید، خیلی خوشحالم. من هم که به سن شما بودم، همین کار را می‌کردم. حالا می‌خواهم لطفی در حق من بکنید. من روزی ۱۰۰۰ تومان به هر کدام از شما می‌دهم که بیایید این جا و همین کارها را بکنید.»

بچه‌ها خوشحال شدند و به کارشان ادامه دادند. تا آن که چند روز بعد، پیرمرد دوباره به سراغ‌شان آمد و گفت: «ببینید بچه‌ها، متأسفانه در محاسبه حقوق بازنشستگی من اشتباه شده و من نمی‌توانم روزی ۱۰۰ تومان بیش‌تر به شما بدهم. از نظر شما اشکالی ندارد؟» بچه‌ها گفتند: «۱۰۰ تومان! آگه فکر می‌کنی ما به خاطر روزی فقط ۱۰۰ تومان حاضریم این همه بطری نوشابه و چیزهای دیگر را شوت کنیم، اشتباه کردی، ما نیستیم.» و از آن پس پیرمرد با آرامش در خانه جدیدش به زندگی ادامه داد.

